



سفره‌ی با برکت

تصویرگر: مرجان حیدری

مونسادات خضراپی

مردی که پرپری او را هم خیلی دوست داشت گفت: «من، ای فرستاده‌ی خدا.» و بعد پیش همسر عزیزش رفت و گفت: «زهرا(س) جان در خانه غذایی هست؟»
حضرت زهرا(س) کمی فکر کرد و گفت: «جز غذای بچه‌ها چیزی نداریم، ولی مهمان واجب‌تر است.»
حضرت علی(ع) گفت: «پس بچه‌ها را بخوابان و چراغ‌ها را خاموش کن.»
هنگامی که مرد غذا را تند و تند می‌خورد، آن‌ها طوری رفتار می‌کردند که مثلاً خودشان هم دارند

در یک روز گرم تابستانی پرپری روی برگی نشسته بود و خودش را خنک می‌کرد.
مردی دوان دوان به سمت خانه‌ی دوست او رفت.
در زد و با ناله گفت: «محمد مهربان(ص)! خیلی گرسنه‌ام. غذایی داری به من بدهی؟»
پرپری شاخک‌هایش تیز شد تا ببیند ادامه‌ی ماجرا چه می‌شود. واقعاً دلش برای مرد سوخت.
روی عبا‌ی دوست خود نشست.
محمد(ص) مهربان پرسید: «چه کسی امشب این مرد را مهمان خودش می‌کند؟»

پرپری هم از خوش حالی و مهربانی دوستانش ذوق کرد و دور سرشان چرخید و خندید. خیلی زود آیه‌ی نهم سوره‌ی حشر در ستایش این گذشت و مهربانی اهل بیت نازل شد. معنی آیه: «آنان را بر خویش مقدم می‌دارند، هرچند خود نیازمند باشند.»

غذا می‌خورند. مهمان که غذایش را خورد و سیر شد، حضرت زهرا(س) دید ظرف غذا به لطف خدا، پُر پر است! فردای آن روز پرپری دوباره روی عبا‌ی دوستش نشست و به مسجد رفت. حضرت علی(ع) نماز صبحش را مثل هر روز، پشت سر حضرت محمد(ص) مهربان خواند. کمی بعد، پرپری متوجه شد که دوستش با دیدن حضرت علی(ع) چشم‌هایش بارانی شد. حضرت محمد(ص) به آرامی گفت: «علی(ع) جان! خداوند از کار دیشب شما خوشنود شده است.»

منبع: دایرة المعارف سبک
زندگی اهل بیت.
غلامرضا حیدری ابهری.

